

پرسش از امکانات

آیا علم طبیعی (تجربی) دینی، یا به تعبیر برخی نویسندگان، علم طبیعی مقدس، ممکن است؟...



آیا علم طبیعی (تجربی) دینی، یا به تعبیر برخی نویسندگان، علم طبیعی مقدس، ممکن است؟ در سال‌های اخیر، برخی نوشته‌ها در خصوص امکان ظهور، سامان‌بخشیدن یا فراهم‌سازی یک علم دینی طبیعی در کشور منتشر شده است.

طرح دراندازی یک علم طبیعی دینی، البته جدید نیست و دست‌کم در عالم معاصر اسلام می‌توان آن را به طور منسجم از دهه 30 قرن گذشته میلادی دنبال کرد، به طوری که حتی در سال 1981 یک انجمن در آمریکا به نام «المعهد العالمي للفکر الاسلامي» تاسیس شد که یکی از کارهای آن تدارک برنامه‌هایی جهت اسلامی‌کردن علوم طبیعی بود. نوشتار حاضر نه به قصد امکان دینی‌کردن علوم اجتماعی بلکه صرفاً بحثی را در باب علم طبیعی مطرح می‌کند.

در طیف معتقدان به امکان دینی‌کردن علم طبیعی، برخی معتقدند که علم جدید اصلاً با اسلام ناسازگار است و لذا باید آن را طرد کرد یا حداقل، برای استفاده‌های ضروری عملی اندکی از آن استفاده کرد. گروه دیگر، علم جدید را کاملاً با اسلام سازگار دانسته‌اند، به طوری که حتی در تفسیر برخی از آیات قرآنی به یافته‌های علوم جدید استناد جسته‌اند؛ برخی نیز در این راستا فراتر رفته و ادعا کرده‌اند که همه یافته‌های علوم جدید را می‌توان در کتاب و سنت یافت منتها چون کتاب و سنت ذوب‌شوند و علم آنها برای عوام حاصل نمی‌شود، ناگزیر نمی‌توان بدان معلومات رسید؛ برخی نیز در پی تاسیس یک الهیات طبیعی بوده‌اند و گروهی هم گفته‌اند که باید پیرایه‌های فلسفی و فکری و ارزشی غربی را از علوم جدید زدود و آنگاه آنها را با جهان‌بینی اسلامی وفق داد.

برخی نویسندگان بیان کرده‌اند که علم غربی، همانند دیگر علوم، مبتنی بر نظام ارزشی مخصوص و جهان‌بینی خاصی است که ریشه‌های آن در فرض‌های خاص در باب ماهیت واقعیت مادی، ذهن آگاه از این واقعیت و رابطه میان این دو قرار دارد. این دیدگاه معتقد است که مسلمانان باید متافیزیک پس‌زمینه علم جدید را بشناسند و دریابند که چقدر با متافیزیک و جهان‌بینی اسلامی متفاوت است و آنگاه که ناسازگاری آن را با اسلام دریافتند بکوشند که یک علم طبیعی اسلامی تدارک ببینند. این دیدگاه، علم جدید را برآمده و مایه‌گرفته از فلسفه‌ای خاص می‌داند که به دوره‌ای از تاریخ غرب اختصاص دارد ولی می‌کوشد خود را به طور جهانی تعمیم دهد و دیگر جهان‌بینی‌ها را به چالش بکشد. همچنین این دیدگاه، علم جدید را محصول عقل مدرن (Reason) و متفاوت با عقل پیشامدرن (Intellect) می‌داند و معتقد است که عقل پیشامدرن از وحی و الهام و وحدت‌نگری سیراب می‌شده در حالی که عقل مدرن از این سه بریده است و سرانجام نتیجه می‌گیرد که ارزش اساسی یا غایت علم جدید همانا تسلط بر طبیعت است؛ اگر علم طبیعی در دامان جهان‌بینی سنتی پیشامدرن پرورش یابد می‌تواند به یک علم دینی منتهی شود.

در نقدها بر این دیدگاه می‌توان گفت که قائل بدان هرچند به رابطه متافیزیک و علوم طبیعی معتقد است-که البته این نیز خود فقط یکی از نظریه‌های موجود در فلسفه علم است- این رابطه را به تفصیل باز نمی‌نماید یا نمونه‌هایی را در تاریخ علم بررسی نمی‌کند. قائل این دیدگاه، در کلی‌گویی باقی می‌ماند و حتی آنجا که از هندسه، نسبت‌های ریاضی و هماهنگی و وحدت یا حتی زمان یا جسم متحرک سخن می‌گوید، بیشتر در حیطه هنر و به‌ویژه هنر شرقی سیر می‌کند تا در علوم دقیقه‌ای نظیر فیزیک یا مکانیک. مدافع این دیدگاه، یک پیش‌فرض متافیزیکی علم جدید را همانا انحصار واقعیت در واقعیت مادی می‌داند، در حالی که این آشکارا جفایی است بر حتی بنیانگذاران علم جدید نظیر نیوتن، دکارت و لایبنیتس (از ذکر نام دیگر پسینیان خودداری می‌شود).

مسئله دیگر، مسئله ارزش‌های منضم به علم جدید است. آیا به واقع می‌توان گفت که ارزش‌های مدنظر پیشروان، طراحان، نظریه‌پردازان، آزمایشگران و فناوران علم جدید با ارزش‌های جهان‌بینی اسلامی مغایرت یا تعارض دارد؟ قائل این دیدگاه گویی بیشتر به فناوری‌های مخرب نظامی یا آسیب‌های وارده به محیط‌زیست نظر داشته است؛ اما آیا به‌آسانی می‌توان پیشرفت‌های پزشکی و رهایی از رنج‌های بیماری‌هایی که سده‌ها آدمیان را به تحمل دردهای طاقت‌فرسا و مرگ درافکنده بود را مغایر با ارزش‌های جهان‌بینی اسلامی دانست؟ آیا معماری، راه‌سازی، دریانوردی و هوانوردی جدید که تا این اندازه قدرت تحرک و شناخت دیگر اقوام و آسایش و امنیت را به ارمغان آورده‌اند را می‌توان با ارزش‌های جهان‌بینی اسلامی مغایر دانست؟ باز از جنبه نظری، این دیدگاه دچار این اشکال است که جهان‌بینی گره‌خورده با برخی اندیشه‌های فلسفی و صوفیانه گذشته را - آن هم با فهم و قرائتی خاص- مبنای قضاوت درباره جهان‌بینی اسلامی قرار داده است؛ گویی اسلام فقط همان فضای فکری را می‌تواند داشته باشد ولاغیر، و همین خطا را در خصوص قضاوت درباره عقل مدرن و غایت علم جدید نیز مرتکب شده

است؛ از جمله در این قضاوت خود که فکر علم غربی در این چند سده، دیگر گرایش‌های فکری دینی، فلسفی، شعری و هنری را به کنار زده و خود عمومیت را به دست گرفته و این هم ناشی از ماهیت علم جدید است؛ در حالی‌که حق بود قائل این دیدگاه، به دیگر مولفه‌های آنچه گفتمان فکری و فرهنگی غرب در دوره مدرن و عموماً پس از دکارت خوانده می‌شود، توجه بیشتری می‌کرد و نقش نیروهای اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، فردگرایی، کلیسا و الهیات، ادبیات و... را نیز فراخور حال در نظر می‌گرفت. اینکه یک گرایش فکری یا حیطه‌ای از معرفت- مثلاً علم- در دوره‌ای از تاریخ مورد اقبال واقع می‌شود و حتی عمومیت می‌یابد و بر دیگر حوزه‌های معرفتی تاثیر می‌گذارد، الزاماً ناشی از «ماهیت» آن نیست؛ تازه اگر بشود اصلاً برای آن ماهیتی قائل شد.

در تفسیر آنچه فرانسیس بیکن در خصوص تسلط بر طبیعت گفته است نباید اغراق کرد. او طبیعت را دارای سازوکار خاص خویش می‌دانست و آدمیان را ترغیب کرد که این سازوکار را بشناسند و از آن در جهت پیشبرد اهداف خویش، از جمله تامین رفاه و کاستن از رنج‌های انسانی، سود ببرند. دکارت نیز به منفعت‌هایی که علوم طبیعی می‌توانند برای نیل انسان به حقیقت و صحت و تندرستی داشته باشند، پی برده بود و 3 شاخه اصلی درخت معرفت او - پزشکی، اخلاق، مکانیک- گویای این است. دیدگاه دیگری در مورد دینی‌کردن علم طبیعی وجود دارد که بر آن است که جهان‌بینی و پیش‌فرض‌های کلامی و فلسفی دانشمند می‌تواند بر نحوه نگاه به طبیعت، سمت‌گیری نظریه‌پردازی‌های وی و انتخاب روش‌های آزمایشی او موثر باشد. این دیدگاه، واقع‌نگری و حقیقت‌یابی علم جدید را (البته در حوزه خاص خویش که همانا طبیعت‌شناسی است) می‌پذیرد و بر آن برای بهبود معیشت آدمیان و پی‌بردن به سازوکار و اسرار طبیعت صحه می‌گذارد اما معتقد است که به هر حال ذهن دانشمند از پیش‌فرض‌ها و رویکردهای متافیزیکی و ارزش‌گذارانه و زیباشناسانه خالی نیست و اینها می‌تواند در نظریه‌پردازی و سمت‌وسوی تحقیقات او تاثیر بگذارد.

از این‌رو، دانشمند دیندار یا مسلمان که مثلاً به توحید باور دارد و دست خداوند را در طبیعت باز می‌بیند و آن را صنع و تجلی او می‌داند، ناگزیر شیوه علم‌ورزی خود را در همین راستا عرضه می‌کند و پرورش می‌دهد؛ مثلاً چه‌بسا دانشمند فیزیک مسلمان که در باب وحدت نیروهای بنیادی کار می‌کند حتی کمابیش ناآگاهانه تحت تاثیر دیدگاه توحیدی اسلامی خود باشد؛ یا دانشمندی که جهان را مخلوق خداوندی حکیم می‌نگرد، در بحث از «اصل عدم قطعیت» در فیزیک ذرات بنیادی، به گونه‌ای، جانب وجود یک طرح کلی و فراگیر در طبیعت و لذا معقولیت این طرح را بگیرد.

این دیدگاه را می‌توان به صواب نزدیک دانست اما به نظر می‌رسد که نباید در تعمیم آن به افراط گرایید؛ چه‌بسا دانشمندان علوم طبیعی که دیندارند اما مواضع علمی گوناگونی را اتخاذ می‌کنند یا اینکه اگر پای ایدئولوژی یا رقابت‌های پوشیده فرقه‌های دینی به میان آید، روشن نیست که از این دیدگاه چگونه می‌توان محکم دفاع کرد.

دیدگاه دیگری نیز در مورد دینی‌کردن علم طبیعی مطرح شده است که اساساً آن را غیرضروری یا حتی غیرممکن می‌داند. براساس این دیدگاه، علم طبیعی، مفاهیم، منطق و روش‌های خاص خویش را دارد و غالباً محک آزمایش است که نظریه‌های آن را تایید یا ابطال می‌کند. طراحی نظریه‌های علمی توأم با نظریه‌های دیگر حوزه‌های معرفت، از جمله الهیات، اصلاً ممکن نیست و حتی به‌کارگیری مفاهیم مربوط به آن حوزه‌ها در علم غیرممکن است. اگر هم برخی گرایش‌های دینی در دانشمند باشد، آن گرایش‌ها و پیش‌فرض‌ها هیچ نقشی در کار علمی او نخواهد داشت بلکه دست آخر می‌توان گفت که این گرایش‌ها می‌تواند بر بینش دانشمند در تفسیر طبیعت به طور کلی، تاثیر بگذارد.

این دیدگاه حتی اگر هم در مورد علوم آزمایش‌پذیر قابل اعتنا باشد، به نظر می‌رسد در مورد علوم نظریه‌پرداز، در برخی نکته‌ها، دچار اشکال شود؛ کیهان‌شناسی یا فیزیک نظری یا نظریه‌هایی در زیست‌شناسی که مستقیماً قابل آزمایش نیستند (نظیر انتخاب انواع داروین) و یا برخی نظریه‌ها در زمین‌شناسی در خصوص پیدایش و تکامل زمین یا قاره‌ها یا مناطق خاص، از این جمله‌اند؛ چه‌بسا پای نظریه‌های رقیب که در این علوم به میان می‌آید، عناصری نظیر سادگی، انسجام، زیبایی و بررسی نتایج نظریه برای اخلاق و... در گزینش یک نظریه دخیل باشند و اگر چنین باشد، ناگزیر آموزه‌های دینی نیز می‌توانند- هرچند غیرمستقیم- در گزینش نظریه‌ها بی‌تاثیر نباشند.

کامران قره‌گزلی

همشهری آنلاین